

نقش قبیله نَخَع

در تاریخ اسلام در قرن نخست هجری*

مریم سعیدیان جزی / دکتر اصغر منتظرالقائم

دانشجوی دکترای تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان / دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

چکیده

یکی از روش‌های درک علل وقوع و سرانجام حوادث اثرگذار قرن اول هجری، شناخت نقش روابط قبیله‌ای حاکم بر مناطق شهری و فضاهاى عقیدتی و سیاسی است. از این میان می‌توان برای نمونه قبیله «نَخَع» را که شاخه‌ای از قبیله مشهور مَذْحِج و یمانی است، مورد بررسی قرار داد. این قبیله به دلیل آشنایی با اسلام در زمان حیات نبوی به واسطه امام علی علیه السلام و سکونت در عراق و مشارکت در حوادثی که به نوعی با تاریخ تشیع مربوط می‌شود، مبحث این مقاله است.

همچنین این مقاله پژوهشی است در جهت تبیین و توصیف اخبار تاریخی و روایی، با تمرکز بر حوادث اثرگذار در تاریخ اسلام و تشیع در قرن نخست هجری که قبیله نخع در آن حضور فعال و بارزی داشته است.

کلیدواژه‌ها: قبیله نخع، مذحج کوفه، شیعه، صفین، امام علی علیه السلام.

* وصول: ۱۳۸۷/۸/۱۱؛ تصویب: ۱۳۸۷/۶/۲۵.

مقدمه

قبیله «نخع» شاخه‌ای از قبیله بزرگ عرب یمانی در جزیره‌العرب، یعنی «مذحج» است. موضع‌گیری این طایفه عرب در مقایسه با دیگر طوایف مذحجی در حوادث سیاسی و فرهنگی تاریخ اسلام، به طور مستقل بوده است. برخی از بزرگان نخعی با فراگیری علوم اسلامی و تبعیت از سیره علمی و عملی اهل بیت علیهم‌السلام، میراثی عظیم از وفاداری و اطاعت در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی بر جای گذاشتند. نخعی‌ها در جبهه‌های گوناگون تاریخ اسلام حضور داشته‌اند و همین امر باعث شده است اخبارشان به کرات نقل شود. فرضیه‌ای که در این مقاله به دنبال اثبات آن هستیم، این است که: «قبیله نخع مورد توجه اهل بیت علیهم‌السلام بوده و بزرگان این قبیله به‌ویژه در مراحل حساس تاریخ تشیع، در کنار اهل بیت علیهم‌السلام حضوری اثرگذار داشته‌اند».

در این مقاله با استفاده از منابع اصلی در حوزه‌های گوناگون تاریخ، رجال، روایت و حدیث، تفسیر، لغت و ادب، سعی شده با روش نقلی، توصیفی و تحلیلی و در برخی موارد نقادانه، این موضوع مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

۱. خاستگاه قبیله نخع

قبیله نخع شاخه‌ای از قبیله مذحج است.* سکونتگاه نخستین این قبیله، منطقه بین

* نام اصلی نخع، جسر بن عمرو بن علّه است که به دلیل دوری از قبایل دیگر به «نخع» شهرت یافت (عسقلانی، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۷۸)؛ اگرچه برخی بر این عقیده‌اند که نخع در اصل از قبایل نزاری بوده که از آنها جدا شده و به یمن رفته، خود را به مذحج منتسب کرده است (بکری، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۶۳-۶۷)؛ ولی در حقیقت این قبیله در اصل از قبایل یمانی بوده است (ابن منظور، ۱۴۰۵ ق، ج ۸، ص ۳۴۹). طبری نخع را به اشتباه جزو قبایل قضاعه آورده است (طبری، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۵۳۵).

نجران تا صنعا بوده است (همدانی، ۱۹۸۹ م، ص ۱۷۶-۱۷۸ / یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۰۳). قبیله نخع در طی فتوح اسلامی، در عراق به‌ویژه شهر کوفه و در مناطق شام مستقر شد (ابن خلدون، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲-۳). مهم‌ترین طوایف نخع عبارتند از: «صُهَبان»، «جَذیمه»، «حارثه»، «سعد بن مالک»، «کَلِیب» و «بنوالهیة» (ابن کلبی). قبیله نخع در بین شاخه‌های متعدد مذحجی جایگاه مهمی دارد؛ چه اینکه در حوادث پیش از اسلام در یمن و دربار دولت ساسانی اخباری درباره آن‌ها موجود است (طبری، همان، ج ۲، ص ۵۳۵).

۲. گرایش نخع به اسلام

پیش از حضور نمایندگان قبایل عرب در مدینه، برخی از اعراب یمنی تمایل خود را برای پذیرش اسلام اعلام کرده بودند؛ چه اینکه پیامبر ﷺ با اعزام مبلغان، کارگزاران و فرماندهان خویش به یمن، زمینه پذیرش عمومی اسلام را در این منطقه فراهم آورد. *واقعی* می‌نویسد: با حضور علی رضی الله عنه در یمن گروهی از قبیله مذحج که مالک بن حارث نخعی هم در بین آنها بود، اسلام آوردند. در سال نهم هجری نخعی‌ها نیز در کنار سایر قبایل عرب به مدینه آمدند. انگیزه این حضور را می‌توان در چند مورد خلاصه نمود: ۱. اعلان اسلام‌پذیری خود و اطاعت از حکومت اسلامی؛ ۲. تفحص در مورد دین اسلام.*

نخستین بار دو نفر از این قبیله (نخع) به نام‌های *أرطاة بن کعب* و *أرقم بن یزید* (جهیش) به سفارش معاذ بن جبل به مدینه آمدند (ابن سعد این دو خبر را در

* در این دیدار *أرقم* مسلمان شد (ابن سعد، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۴۶ و ج ۵، ص ۵۳۲).

یک وفد ذکر کرده است) (ابن سعد، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۴۶).

وفد نخع به همراه دویست نفر از مردان این قبیله به سرپرستی زرارۀ بن عمرو نخعی به مدینه رسید و در محلی به نام «دارالضیافة» فرود آمدند (همان، ج ۵، ص ۵۳۱-۵۳۵) و اسلام‌شان را به آن حضرت عرضه داشتند (همان، ج ۱، ص ۲۶۰-۲۶۱). در این وفد، گروهی از ابناء (ایرانیان یمنی) هم حضور داشتند (ابن ابی‌شیبۀ، ۱۴۰۱ ق، ج ۳، ص ۱۱۴۵ / عسقلانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۷، ص ۲۴۱ و ج ۲، ص ۴۶۳). برخی این وفد را آخرین وفد اعراب به مدینه ذکر کرده‌اند (طبری، همان، ج ۲، ص ۴۷۳).

پیامبر کسانی چون ارطاة بن کعب و زرارۀ بن عمرو را بر امور مربوط به نخع گماشت (ابن سعد، همان، ج ۱، ص ۵۳۲).

۲. ادعای نبوت أسود عَنسی

پس از وفد، مهم‌ترین اتفاقی که در زمان حیات نبوی ﷺ در یمن رخ داد، ادعای دروغین فردی از قبیله مذحج به نام اسود عَنسی بود. وی کاهنی از قبیله «عَنس» بود و در ذی‌حجه سال دهم هجری، دعوی خود را اظهار و مناطق بین نجران تا صَنْعَاء (سکونتگاه قبیله نخع) را تصرف نمود. مالک بن حارث و دیگر مردم نخع برای مقابله با اسود به میدان آمدند و در دفع وی حضور یافتند (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۴۹، ص ۴۸۲-۴۹۵).

از هشت روایت طبری در مورد این حادثه، هفت روایت به نقل از سیف بن عمر تمیمی است. در این هفت روایت، سیف ادعا می‌کند طوایف مذحج به جز

نخع با اسود بودند (طبری، همان، ج ۲، ص ۵۴۰ / ابن خلدون، همان، ج ۲، ص ۶۶-۶۷). با توجه به موقعیت ضعیف و غیرثقه بودن سیف در نزد علمای رجالی، و غیرواقعی بودن و عدم تطابق گزارش‌های او با سایر متون و ناسازگاری با واقعیات طبیعی، نمی‌توان روایت سیف را پذیرفت؛ به علاوه، طبری خود نقل می‌کند: تنها قبایل عَنَس و بنو الحارث و بنو ولیعه (بنو ولیعه از مذحج نیست) به اسود پیوستند و رسول‌الله ﷺ برای این فتنه از کمک‌های قبایل مراد (مذحج) و همدان بهره برد (طبری، همان، ج ۲، ص ۴۶۴ / عسکری، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۱۷۲).

۳. فتوح اسلامی

قبیله نخع در نخستین تحركات نظامی مرزی مدینه در دوران خلافت ابوبکر و عمر مشارکت داشته‌اند. در بحث فتوح اسلامی، یکی از منابع فتوح‌نویسان مسلمان، روایاتی بوده که توسط نخعیان نقل می‌شده است؛ اما آنچه در ارزیابی این روایات باید مد نظر قرار گیرد، آن است که بسیاری از روایات، منقول از سیف بن عمر تمیمی است. او در تعصب قبیله‌گرایی معروف و در تفکیک قبایل شمالی و جنوبی در گزارش‌هایش روبروی قبیله نخع قرار گرفته است (ر.ک به: ابن خلدون، همان، ج ۲، ص ۶۸-۶۹)؛ به علاوه آنکه ویژگی‌های مکتب کوفه و عراق در میان راویان و اخباریان هم تأثیرگذار بوده است. می‌توان گفت: اولین رگه‌های فتوح در زمان اعزام نخستین فرماندهان به عراق صورت گرفته است. اگرچه این برخوردها را نمی‌توان به عنوان فتح یاد کرد، ولی در حقیقت راه را برای مسلمانان و تحریک آنان به پیشروی به سوی توسعه قلمرو اسلامی هموار می‌کرد؛ چه اینکه

برخی از نخعی‌ها در کنار ابو عبیده ثقفی، فرمانده مسلمانان، با ارتش ساسانی جنگیدند* (ابن ابی‌الدنیا، [بی‌تا]، ص ۶۶).

به گزارش طبری، عمر پس از فراخوان اعراب برای حرکت به سوی مرزها، از تعداد ۲۳۰۰ نخعی که به مدینه آمده بودند، نیمی را به عراق و نیمی دیگر را به شام رهسپار کرد (طبری، همان، ج ۳، ص ۴).

جنگ قادسیه، مهم‌ترین واقعه در نخستین فتوح اسلامی در شرق و نقطه آغازین نبرد جدی با امپراتوری ساسانی و فروپاشی دفاعی آن دولت در مرزها به شمار می‌آمد. در این جنگ، زنان و مردان نخعی تحت نظر و فرماندهی سعد بن ابی وقاص زهری بودند (طبری، همان، ج ۳، ص ۶۵). ابن ابی‌شیبیه تعداد نخعی‌هایی که در این نبرد حضور داشته‌اند را ۲۳۰۰ یا ۲۵۰۰ نفر ذکر می‌کند. نخعی‌ها پرچمدار مسلمانان بودند و قیس بن مکشوح مرادی، فرماندهی بخشی از نیروها را بر عهده داشت (همان، ص ۷۶). زنان نخعی نیز در کار تجهیز نیروها و آبرسانی، به مردان یاری می‌رساندند (همان، ص ۵۸۱-۵۸۲).

عمر پس از پایان جنگ قادسیه در مورد قبیله نخع گفت: نخعی‌ها چنان نیرو داشتند که مردم از آنها فرار کردند (ابن ابی‌شیبیه، همان، ج ۸، ص ۱۴). قبیله نخع در فتح ایران نیز شرکت داشتند (بیهقی، [بی‌تا]، ج ۶، صص ۳۲۲-۳۲۳ و ۳۳۲).

فتح دمشق از دیگر نمونه‌های حضور نخع در فتوح اسلامی است (طبری، همان،

* ابن ابی‌الدنیا روایتی نقل می‌کند که به نظر منطقی و معقول نمی‌آید. وی به روایت از شیوخ نخعی می‌نویسد: علت همیاری نخع با سپاه اسلام در این جنگ آن بود که آنها در یکی از وادی‌های یمن صدای جنیانی را شنیدند که آنها را به شکست سپاه ساسانی و ثوابی که نصیبشان می‌شود، تحریک می‌کردند. همین امر باعث شد نخعی‌ها در قادسیه نقش ویژه‌ای داشته باشند (ابن ابی‌الدنیا، [بی‌تا]، ص ۶۵).

ج ۳، صص ۵۲ و ۴۴۱). در بین مشاهیر مذحجی حاضر در این منطقه، نام مالک بن حارث نخعی به چشم می‌خورد. مالک در پیکار «یرموک» حضور داشت و در این نبرد بود که به علت قطع رگ چشمش به «اشتر» شهرت یافت (دینوری، ۱۹۶۰ م، ص ۱۲۰ / طبری، همان، ج ۳، ص ۴۰۱).

۴. اسکان و شهرسازی

کوفه در سال هفده هجری زمانی که سعد بن ابی وقاص فرماندهی نیروهای فتوح اسلامی در شرق را برعهده داشت، ساخته شد. سعد قبایل همراهش را در این شهر مستقر نمود. برخی بر این عقیده‌اند که اسکان اعراب در این شهر، بر اساس جمعیت، شهرت، اهمیت و دسته‌بندی عرب شمالی و جنوبی بوده است (بکری، ۱۴۰۳ ق، ص ۱۶۳)؛ اما به نظر می‌رسد روند سکونت اعراب در کوفه، ارتباط بسیاری با روابط آنان با یکدیگر پیش از اسلام داشته است.

سعد، یمنی‌ها و نزاری‌ها را در چهار قسمت مسکن داد: ربع اول برای مردم مدینه، ربع دوم برای تمیم و همدان، ربع سوم برای بکر و کنده و ربع چهارم برای اسد و مذحج (بکری، همان، ص ۱۶۳ و نیز در مورد گروه بندی اعراب در کوفه ر.ک به: طبری، همان، ج ۳، ص ۴۸۰-۴۷۹ و روایات بلاذری و ابن کلبی و ابومخنف). از نظر جغرافیایی نیز بنی‌اسد در جهت شمال غربی، عبدالقیس سمت قبله و قبایل یمنی در جنوب کوفه مستقر شدند. از این گروه‌ها، تعداد قبایل و افراد یمنی‌ها بیشتر بودند و از این بین، تعداد دوازده هزار نفر از آنها جزو قبیله مذحج بودند (قرشی، ۱۹۷۴ م، ج ۲، ص ۴۳۲-۴۳۷).


سعد، سه قبیله بنی‌اسد، کنده و نخع را در سمت قبله مستقر کرد و بین هر قبیله‌ای راهی برای عبور قرار داد (طبری، همان، ج ۳، ص ۱۴۸-۱۵۰). در زمان امویان که برای تثبیت فتوح و کنترل نقاط دوردست، قبایل عرب را برای اسکان در مناطق مفتوحه تحریک می‌کردند، نخعی‌ها به خراسان و بلاد دیگر مهاجرت نمودند (یعقوبی، ۱۳۸۱، ص ۴۰). اسکان شاخه‌ای از نخع در شام، پس از دستور عمر برای حضور نخع در فتوح شام بوده است (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۶۵، ص ۱۰۰).

۵. جنبش نخعی‌ها علیه عثمان (۲۳-۳۵ هـ)

با توجه به گزارش‌های تاریخی موجود، می‌توان ارزیابی کرد که در ایام حکومت عثمان، بسیاری از مبانی اسلامی در حوزه‌های مختلف اجتماعی کمرنگ و حتی حذف گردید. زندگی سیاسی خلیفه نمونه‌ای از این مدعاست. انحصارطلبی حزب بنی‌امیه موجب شد والیان و کارگزاران خلیفه به اجحاف و ستم بر مردم روی آورند. آنان در اداره مناطق تحت اختیارشان اقتدار لازم را نداشتند؛ به علاوه بی‌حرمتی دستگاه خلافت نسبت به صحابه رسول الله ﷺ برای گروه‌های مختلف قابل تحمل نبود؛ بر همین اساس نارضایتی و اعلام انزجار عمومی از رفتار و سلوک کارگزاران خلیفه در شهرهای مصر، کوفه و بصره شدت گرفت و دستگاه خلافت که نتوانسته بود معترضان را راضی و مجاب نماید، با هجوم گروه‌های مختلف مردم به سوی مدینه، محاصره شد و خلیفه به قتل رسید.

نخستین کسی که در کوفه عثمان را خلع کرد، عمرو بن زراره نخعی بود (ابن شیبه، همان، ج ۳، ص ۱۱۴۵-۱۱۴۶). علت این امر، لاپالی‌گری و اعمال ضداسلام

ولید بن عقبه، والی کوفه بود. رفتار سعید بن عاص، جانشین ولید و افتضاح مغیره بن شعبه نیز مزید بر علت بود. تغییرات پی در پی والیان کوفه بدون توجه به فضای دینی و اجتماعی کوفه و توجه به نیازهای عمومی جامعه اسلامی، زمینه تنش‌ها را در این شهر تشدید می‌کرد. از دید مردم، تنها کسی که می‌توانست جلوی چنین کارهایی را بگیرد، خلیفه بود. اعتراض کوفیان به خلیفه بی‌نتیجه بود؛ لذا گروهی از مردم و برخی از بزرگان قبیله نخع مثل أسود بن یزید و علقمه همراه با مالک بن حارث (اشتر) نخعی از شهر خارج شدند. این گروه که به «اهل القادسیه» معروف بودند، به شام تبعید شدند. در کنار اینان کسانی چون أسود بن یزید نخعی، علقمه بن قیس نخعی، جندب بن عمرو خزاعی، صعصعه و برادرش زید بن صوحان عبدی، کمیل بن زیاد نخعی و عمیر بن ضابی برجسته هم قرار داشتند. برخی از بزرگان کوفه برای میانجی‌گری به مدینه رفتند (طبری، همان، ج ۳، ص ۴۳۱-۴۳۲)، اما خلیفه آنها را تحقیر کرد (ابن شیبه، همان، ج ۳، ص ۱۰۶۵-۱۰۶۶)؛ از سوی دیگر مالک و یارانش در شام امنیت را از دربار معاویه ربودند و با مردم ارتباط برقرار کردند. آنان پس از مدتی به کوفه بازگشتند. این امر خلیفه را بر آن داشت تا سعید بن عاص را عزل و ابوموسی اشعری را به عنوان والی، رهسپار کوفه نماید (بلاذری، ۱۳۹۴ ق، ج ۵، ص ۵۳۴-۵۳۵)؛ اما انتصاب اشعری و تغییر والیان سایر ولایات از خشم مردم نکاست. نخع در این حوادث سهم مهمی ایفا می‌کرد (خوارزمی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۴۷-۲۴۹).*

* حاکم نیشابوری روایتی که نقش نخع در قتل عثمان را قبول دارد، رد می‌کند و می‌نویسد: این حدیث سندیت ندارد؛ و در ادامه می‌افزاید: ولی می‌گویند در نقل آن از اسناد صحیح استفاده 

۶. نقش نخعی‌ها در تثبیت حکومت علی بن ابی‌طالب علیه السلام

پس از حادثه «یوم‌الدار»، شمار کثیری از مهاجران و انصار و سایر مردم که در مدینه بودند، با علی (ع) بیعت کردند. تنی چند از بزرگان نخعی که در زمان بیعت حضور داشتند، عبارتند از: مالک اشتر، کمیل بن زیاد و عمرو بن زراره (مفید، [بی‌تا]، ص ۱۰۸). مالک اشتر در بین حاضران به ذکر فضایل علی علیه السلام در علم و تقوا و جایگاه آن حضرت نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله پرداخت و خطاب به حاضران گفت: «ای مردم! این وصی وصیت‌کنندگان و وارث علم پیامبران، مبتلا به بلاهای عظیم، دارای ثروتی نیکوست. او کسی است که کتاب خداوند به ایمان او و رسولش (الله) به بهشت رضوان شهادت داد. کسی است که فضایل در او کامل شده و هیچ شکی در گذشته‌اش و علمش و فضایلش از اول تا آخر نیست...» (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۷۸).^{*} مالک در این زمان خود را از تابعان نیکوکار معرفی می‌کند و بیعت با امام را «بیعت عامه» می‌نامد (دینوری، ۱۹۶۰ م، ص ۱۴۳). برخی مالک را نخستین کسی می‌دانند که با آن حضرت بیعت کرد (بلاذری، ۱۳۹۴ ق، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۷) و در پی او مردم نیز بیعت کردند (طبری، همان، ج ۴، ص ۴۳۰-۴۳۴ / یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۱۷۸).

^۱ شده است (حاکم نیشابوری، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۱۰۷). این در حالی است که در روایات سیفی بر نقش نخع و کسانی چون مالک اشتر در قتل خلیفه سوم تصریح شده است (بلاذری، ۱۳۹۴ ق، ج ۵، ص ۵۷۲ / طبری، همان، ج ۴، ص ۳۷۲).

^{*} متن عربی این خطابه به نقل از تاریخ یعقوبی به این شرح است: «... أیها الناس، هذا وصی الأوصیاء، و وارث علم الأنبياء، العظیم البلاء، الحسن الغناء، الذی شهد له کتاب الله بالایمان، و رسوله بجنة الرضوان. من کملت فیہ الفضائل، و لم یشک فی سابقته و علمه و فضله الأواخر، و لا الأوائل...» (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۷۸).

۷. موقعیت نخعی‌ها در نبرد جَمَل (۳۶ ق)

حضور جدی قبیله نخع در کنار امام علی علیه السلام در ابعاد نظامی نمود خاصی دارد. اهداف و برنامه‌های امام علیه السلام برای برخی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله قابل تحمل نبود؛ به همین جهت از بیعت با امام علیه السلام سر باز زدند و در مکه تجمع کردند. این گروه، مجموعه‌ای شامل ناراضیان خلافت علی علیه السلام، عمال عثمان و دنیاخواهان بودند که به مقصد بصره حرکت کردند و خزانه آن شهر را چپاول نمودند. ناکثین (پیمان‌شکنان) برای تحریک مردم و همراه کردن شخصیت‌های معروف با خود، به جد تلاش کردند.

علی علیه السلام که برای تحقق نخستین برنامه‌هایش، یعنی از میان برداشتن معاویه از ولایت شام و در دست گرفتن امور آن بلاد، اقدام می‌کرد، با دریافت اخبار عراق به طرف بصره حرکت کرد. در همین اوقات بود که گروهی از نخعی‌ها به نزد مالک اشتر آمدند و از او خواستند مخفیانه به ناکثین حمله کنند (ابن ابی‌شبهه، ۱۴۰۱ ق، ج ۷، ص ۲۶۲ و ج ۸، ص ۷۱).

علی علیه السلام مردم کوفه را برای حضور در سپاه خلیفه فراخواند. ابو موسی اشعری، والی کوفه، مردم را از این امر بازداشت و جنگ را فقط در «دارالحرب» برای مسلمان جایز دانست. تنها آنچه مانع تحقق نیات والی کوفه گردید، حضور مالک در این شهر و خطابه سفیران امام علیه السلام در بین مردم بود. یکی از قبایل کوفه که در این نبرد در مقابل ناکثین قرار گرفت، قبیله مذحج و طوایف آن بود (بلاذری، همان، ج ۲، ص ۲۳۵ / طبری، همان، ج ۳، ص ۵۱۳). ریاست نخع و فرماندهی میمنه سپاه امام علیه السلام در این جنگ، بر عهده مالک اشتر بود. وی به رسم معمول و برای تشجیع

یارانش رجز می‌خواند (بلاذری، همان، ج ۲، ۲۳۵-۲۳۷). به دستور امام گروهی از قبایل هم‌دان و نخع مأمور پراکنده کردن مردم از اطراف شتر عایشه شدند (ابن ابی‌الحدید، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۶۵).

۸. موقعیت نخعی‌ها در نبرد صفین (۳۷ ق)

جنگ صفین نتیجه تجمیع احزاب مخالف علی علیه السلام بود که از سلوک اخلاقی و منش سیاسی امام علیه السلام ضربه خورده، تاب تحمل عدالتش را نداشتند. دستمایه این گروه، گرفتن انتقام خون خلیفه مقتول، عثمان بود. آنها می‌گفتند علی علیه السلام در مورد قاتلان عثمان تساهل کرده است. نتیجه چنین دعاوی‌ای بروز حادثه‌ای شد که در تاریخ اسلام کم از حادثه سقیفه نیست. امام علیه السلام پیش از هرگونه برخورد، لازم می‌دید دقیقاً مواضع خویش را نسبت به معاویه، سوابق، اهداف و برنامه‌هایش تبیین نماید؛ به همین جهت نامه‌های آن حضرت به معاویه و حضور سفیران آن حضرت در شام، سند محکم تاریخی برای اثبات و تشریح مواضع دو طرف است. دلایل معاویه برای بیعت نکردن با امام علیه السلام و ماندن در شام، حکایت از وضوح انحراف در جامعه‌ای است که آن حضرت در آغاز خطبه شقشقیه به آن اشاره می‌کند. نتیجه این امر، وقوع جنگ صفین بود که محل تلاقی گروه‌ها و احزاب گوناگون پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا این زمان محسوب می‌شد. نبرد صفین تعاریف جدیدی از خلافت، فهم دین و متون دینی و اداره جامعه اسلامی را آشکار کرد.

علی علیه السلام بر اساس تقسیم‌بندی قبایل کوفه، آنها را در هفت لشکر جای داد و

برای هر کدام فرماندهی تعیین نمود و فرماندهی قبیله مذحج و اشعر را به نصر بن زیاد حارثی واگذار کرد (طبری، همان، ج ۳، ص ۵۶۶) و مالک بن حارث نخعی را به عنوان فرمانده میمنه و پرچمدار مذحجیان سپاه تعیین کرد (ابن خلدون، همان، ج ۲، ص ۱۷۲-۱۷۴).

مالک در مبارزه با عمرو عاص این رجز را خواند: «ای کاش می دانستم عمرو نسبت به من چگونه است. ... کسی که با او نذر م واجب شد. او کسی است که من تنها او را می طلبم. ... ای صاحب گدا از من حمایتی نخواه! پیش بیا که من از جنگاوران نخع هستم. سرزنش من عراقی پرصدا را چگونه می بینی؟!» (منقری، ۱۳۸۲، ص ۱۶۹-۱۷۰. در مورد دیگر رجزهای مالک در نبرد صفین ر. ک به: ابن ابی الحدید، [بی تا]، ج ۳، ص ۳۲۷-۳۲۹ و ج ۵، ص ۲۲۵). علاوه بر مالک، دیگر نخعیان، چون سنان بن مالک و حارث بن همام رزم‌هایی با شامیان داشتند (منقری، همان، ص ۱۷۲-۱۷۳). قبیله نخع به ویژه در «ليلة الهریر» به جد جنگیدند. در نتیجه ابی بن قیس نخعی کشته و پای برادرش علقمه قطع شد (ابن ابی الحدید، همان، ج ۵، ص ۲۲۵). بشر نخعی و سُخیر بن یحیی نخعی نیز کشته شدند (خوارزمی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۴۵-۲۴۷). علی علیه السلام نیز در خطبه‌ای فضایل، استقامت، خلوص و فداکاری قبیله نخع را در نبرد صفین ستود (طبری، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۲۲).

معاویه که توان مقابله نظامی با سپاه عراق را نداشت، اقدام به طرح نیرنگ کرد تا سپاه عراق را از هم پراکنده سازد. طرح حکمیت یکی از مکاری‌های معاویه در این زمان بود. ناهمگونی و فریب‌خوردگی سپاه عراق، امام علیه السلام را برای پذیرش مشروط حکمیت مجبور ساخت؛ اما پیشنهاد ایشان برای داوری در بین دو سپاه،

مالک اشتر و عبدالله بن عباس بود، ولی عراقیان بر حکمیت ابوموسی اشعری اتفاق کردند (منقری، همان، ص ۴۸۹-۴۹۲).

بدین ترتیب جنگ صفین که نزدیک بود با غلبه سپاه عراق خاتمه یابد، با توطئه‌های معاویه و سادگی خشکه مقدس‌نماهای کوفه و تعجیل کوفیان، بازتابی ناخوشایند برای عموم جامعه اسلامی بر جای گذاشت.

۹. موقعیت نخعی‌ها در نبرد نهروان (۳۸ ق)

جنگ نهروان آخرین برخورد نظامی امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافتش بود که با غلبه سپاهیان آن حضرت پایان گرفت. موافقان نخستین حکمیت و مخالفان نهایی از سپاه عراق جدا شدند و در دهکده «حروراء» مستقر شدند تا با افزایش نیرو در مقابل امام علی علیه السلام بایستند. قبیله نخع در ترکیب قبیله‌ای سپاه خوارج قرار نداشت (بلاذری، همان، ج ۲، ص ۳۷۱)؛ به علاوه نخعی‌ها در سرکوب گروهی از خوارج که فروة بن نوفل اشجعی رهبری آنها را بر عهده داشت، نقش داشتند؛ از جمله بزرگان نخعی که در نبرد با خوارج حضور داشتند، می‌توان به بکر بن هوزه و حنّان بن هوزه اشاره کرد (منقری، همان، ص ۲۸۶-۲۸۷ / طبری، همان، ج ۴، ص ۶۴).

۱۰. کارگزاران نخعی امام علی علیه السلام

۱۰-۱. مالک اشتر: مالک بن حارث بن عبد یغوث سلمی نخعی حارثی، یکی از بزرگان تاریخ اسلام و تشیع است. مالک پیش از اسلام در یمن به دنیا آمد و دوران پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد (عسقلانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۰، ص ۱۰). او در فتوحات

اسلامی حضور داشت و در «یرموک» یک چشمش را از دست داد؛ به همین جهت او را «اشتر» می‌گفتند. شاهد خطبه‌ی عمر بن خطاب در جایبه و از تابعانی بود که در کوفه ساکن شد و رئیس نخع در این شهر بود (عسقلانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۶، ص ۲۱۲). در دوران عثمان به دلیل انحراف دستگاه خلافت از مسیر اسلامی و تخلف و تجمل‌گرایی خلیفه و عمال ناکارآمد او و سودجویی امویان در ولایاتی چون عراق، همراه کوفیان اعتراض کرد و به شام تبعید شد. او و همراهانش در نهایت توانست والی کوفه را عزل نمایند؛ چه اینکه تقاضای مردم برای آنکه خلیفه اصلاح شود و از اقداماتش عدول کند، بی‌نتیجه ماند؛ به همین جهت مالک و بزرگان کوفه به مدینه آمدند و خلیفه به قتل رسید (طبری، [بی‌تا]، ص ۱۴۸).

مالک پیش از وقوع نبرد صفین، والی امام علیه السلام در سرزمین جزیره (ابن خیاط، [بی‌تا]، «الف»، ص ۱۵۱) که شامل موصل، نصیبین، دارا، سنجار، آمد، میافاررقین، هیت و عانات می‌شد، گردید.* مالک در این منطقه با ضحاک بن قیس فهری، والی معاویه، در مکانی در جزیره، مابین حران و رقه که «مرّج» نامیده می‌شد، جنگید. با آمدن نیروهای کمکی از شام، مالک به موصل بازگشت تا اینکه مقدمات جنگ صفین فراهم شد (دینوری، ۱۹۶۰ م، ص ۱۵۴-۱۵۵). او پس از جنگ صفین و در سال ۳۸ قمری به دستور امام علیه السلام به مصر اعزام شد. امام علیه السلام نامه‌ای درباره‌ی شیوه مملکت‌داری به مالک نوشت که شروح زیادی بر آن نوشته شده است (ابن ابی‌الحدید، [بی‌تا]، ج ۱۷، ص ۱۵۱-۱۵۳). بر همین اساس، امام علیه السلام دو نامه هم به

* دینوری درباره‌ی موقعیت مالک در این دوره می‌نویسد: «و ما غلب علیها من ارض الشام» (دینوری، همان، ص ۱۵۴-۱۵۵).

امرای حبشه نوشت و آنان را از جایگاه مالک آگاه ساخت و مأمورشان کرد اوامر او را اطاعت کنند (همان، ج ۱۵، ص ۹۸)؛ اما مالک هیچ‌گاه در مصدر امور ولایت مصر قرار نگرفت. او بر اثر دسیسۀ معاویه در نزدیکی «قُلُوم» به شهادت رسید* (ابن حبان، ۱۳۹۳ ق، ج ۵، ص ۳۸۹ / ابن خیاط، [بی‌تا]، «ب»، ص ۲۴۸ / اصبهانی، ۱۹۳۴ م، ج ۲، ص ۳۱۸).

مالک از فرماندهان و دلاوران سپاه علی عَلِيٌّ در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان بود (ابن حبان، همان). امام علی عَلِيٌّ در رثای مالک بسیار افسوس خورد (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۵۶، صص ۳۸۰ و ۳۹۰-۳۹۳) و در سوگنامه خود برای مالک، آیه ارجاع خواند و مرگش را از اعظم مصایب بعد از رحلت رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانست (ثقفی کوفی، [بی‌تا]، ص ۱۶۹) و افراد بسیاری در رثای مالک شعر سرودند (ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۶، ص ۷۷). وجود مالک به امام علی عَلِيٌّ نیرو می‌داد (ثقفی کوفی، همان، ج ۱، ص ۲۶۵) و برای دشمنانش چنان بود که آنان را منفعل می‌ساخت. بی‌جهت نیست که معاویه از او می‌ترسید. ابن ابی‌الحدید معتزلی، مالک را معروف‌تر از ابو‌هندیل در بین معتزلیان می‌داند و در مقامش قلم‌فرسایی کرده و می‌نویسد: «و کان حارباً شجاعاً رئیساً من أكابر الشیعه و عظمائها و شدید التحقّق بولاء امیر المؤمنین عَلِيٌّ و نصره ...» (ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۱۵، ص ۹۵). ابن عساکر درباره او آورده است: «فارسٌ شاعرٌ صاحبٌ علیاً ...»؛ البته نباید از جعلیات و تحریفاتی که در مورد مالک در گزارش‌های مکتوب آمده، غافل ماند. ابن عساکر

* ابن خلدون معتقد است مالک به مرگ طبیعی از دنیا رفت (ابن خلدون، همان، ج ۴، ص ۲۹۴).

روایتی نقل می‌کند که پذیرش آن، با توجه به شخصیت مالک و اخبار و گزارش‌های دیگر به عنوان یک حقیقت تاریخی، محال به نظر می‌رسد. او می‌نویسد: عمر در مورد مالک زمانی که او به مدینه آمده بود، گفت: «وای بر این امت از تو و فرزندت که در آن روز از تو بر عصبیت خواهند بود» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۵۶، ص ۳۷۷-۳۷۸).^{*} صاحب تاریخ دمشق به روایت از شعبی می‌نویسد: امام علی علیه السلام بر مالک خشم گرفت، ولی مالک آن حضرت را راضی کرد تا او را به مصر بفرستد. شعبی در مورد شهادت مالک در «قلزم» هم روایتی آورده که پذیرش آن با توجه به دیگر روایات تاریخی و دلایل متقن، قابل قبول نیست (همان، ص ۳۸۸-۳۹۰). امام علی علیه السلام در رثای مالک گفته بود: «خدا مالک را رحمت کند که او برای من، مثل من برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود» (ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۱۵، ص ۹۵-۹۹).^{**}

در مورد فضایل اخلاقی مالک گفته‌اند: سخی بوده و در این زمینه، گوی سبقت را از رقبای خود ربوده است (ثقفی کوفی، همان، ج ۱، صص ۷۹ و ۱۶۷-۲۶۵). اشعار و رجزهای مالک در میدان‌های نبرد در مقابل دشمنان امام علی علیه السلام معروف است (برای نمونه ر. ک به: ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۱۵، ص ۱۰۱-۱۰۳ / منقری، ۱۳۸۲، صفحات متعدد). مالک در زمینه حدیث، در ردیف «ثقات» قرار دارد (ابن حبان، ۱۳۹۳ ق، ج ۵، ص ۳۸۹) و از علی علیه السلام، ام ذر، ابوذر، عمر بن خطاب (مزی، ۱۴۰۶ ق، ج ۲۷،

* متن عربی این سخن به نقل از کتاب تاریخ دمشق به این شرح است: «وَبِئْسَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْكَ وَ مِنْ وَلَدِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكَ يَوْمًا عَصَبِيًّا» (ابن عساکر، همان، ص ۳۷۷-۳۷۸).

** متن عربی این سخن به شرح زیر است: «يَرْحَمُ اللَّهُ مَالِكًا فَلَقَدْ كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ...» (ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۱۵، ص ۹۵-۹۹).

ص ۱۲۶)، پدرش حارث، ابووائل، شقیق، سلمه، عبدالله ربیع، ابن عباس، ابوالاحوص، علقمة بن قیس، عمار یاسر، ابومیسر، ابوسعید خدری و دیگران به نقل روایت پرداخته است.

ابراهیم نخعی، اعمش (همان، ص ۱۲۹)، ابوحسان الاعرج، کنانه، عبدالرحمن بن یزید نخعی، علقمة بن قیس، مخرمه بن ربیع، عمرو بن غالب همدانی و نخعیون نیز از او به نقل روایت پرداخته‌اند. ابن سعد، مالک را در ردیف طبقه اول تابعین قرار داده است (عسقلانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۰، ص ۱۰).

۱۰-۲. **هانی بن هوزه نخعی:** او در جنگ نهروان نائب امام علیه السلام در کوفه بود (ابن خیاط، [بی تا]، «الف»، ص ۱۵۲).

۱۰-۳. **کمیل نخعی:** کمیل بن زیاد بن هیک صُهبانی نخعی (مقتول در ۸۳ ق) از مشاهیر نخعی، تابعی و مکنی به «ابن عبدالله» و «ابن عبدالرحمن» است (عسقلانی، همان، ج ۸، ص ۴۰۲). در نبرد قادسیه شرکت کرد و در زمان عثمان به شام تبعید شد (طبری، [بی تا]، «ب»، ص ۱۴۸). از معتمدین و اصحاب السرّ (رازدار) امام علی علیه السلام بود (نقوی، ۱۴۰۶ ق، ج ۶، ص ۱۸۰). کمیل در صفین حضور داشت و والی امام علیه السلام بر هیت بود. ابن سعد درباره وی آورده است: «کان شریفاً مُطاعاً فی قومیه». کمیل از رؤسای شیعی بود که در واقعه «دیرجمام» شرکت داشت و پس از جنگ، به دستور حجاج ثقفی به قتل رسید (ابن سعد، [بی تا]، ج ۶، ص ۱۷۹ / ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۱۷، ص ۱۵۰). در منابع از او با عنوان «شیعه» و از خاصان علی علیه السلام یاد کرده‌اند (ابن ابی‌الحدید، همان، ص ۱۴۹-۱۵۰). ابن حجر و ابن عساکر او را در زمره رؤسای شیعه آورده‌اند؛ ولی ابن عمار به اشتباه معتقد است او واقفی بوده است (عسقلانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۸، ص ۴۰۲).

کمیل در کوفه سکونت گزید و از عبّاد آن شهر محسوب می‌گردید (مزی، همان، ج ۲۴، ص ۲۱۸). او در بین قومش مطاع بود (ابن سعد، همان، ج ۶، ص ۲۱۷). بسیاری از راویان کوفی، از جمله راویان نخعی از او روایت نقل کرده‌اند. کمیل از امام علی علیه السلام، عثمان، عبدالله بن مسعود (همان، ص ۱۷۹ / ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۵۰، ص ۲۴۷)، ابومسعود و ابوهریره (عسقلانی، همان، ج ۸، ص ۴۲) به نقل روایت پرداخته است و ابواسحاق سیبسی، عباس بن ذریح، عبدالله بن یزید صُهبانی، عبدالرحمن بن عباس و أعمش از وی روایت نقل کرده و او را «ثقة قليل الحديث» گفته‌اند (ابن سعد، همان، ج ۶، ص ۱۷۹ / ابن عساکر، همان، ج ۵۰، ص ۲۵۸-۲۴۹ / عسقلانی، همان، ج ۸، ص ۴۰۲).

کمیل در سال ۸۳ هجری پس از واقعه «دیر جماجم» به دستور حجاج ثقفی در سن هفتاد سالگی به قتل رسید (ابن سعد، همان، ج ۶، ص ۲۱۷ / عسقلانی، همان، ج ۸، ص ۴۰۲). امام علیه السلام کمیل را با تعدادی از یاران خود به «هیت» فرستاد. این همزمان با طرح غارات معاویه بود؛ سفیان بن عوف غامدی انبار را غارت کرده بود. کمیل به یارانش دستور داد در حمله به سفیان پیشقدم شوند، اما این کار باعث ائتلاف نیروهایش از یک طرف و غارت هیت از سوی دیگر شد. این امر باعث ناراحتی امام علیه السلام شد و امام علیه السلام به کمیل نوشت در مورد برنامه‌هایش تجدید نظر کند. امام علیه السلام با تقویت نیروهای تحت امر کمیل و با دادن فرصت به او به پیروزی دست یافت (ثقفی کوفی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۷۲ / بلاذری، ۱۳۹۴ ق، ج ۲، ص ۴۷۸-۴۷۳ / سیدرضی، ۱۳۸۰، نامه ۶۱ / مسعودی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۴۲۲ / ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۱۷، ص ۱۴۹).

از مهم‌ترین دستورات عمل‌های اخلاقی امام علی علیه السلام داستانی است که برای کمیل بن زیاد نخعی پیش آمد. امام علیه السلام کمیل را به همراه خود به خارج از کوفه (جبان) برد و مدت‌ها با او سخن گفت. محورهای عمده سخنان امام علیه السلام در مورد جایگاه دانش و اقسام دانشمندان و اخباری از ظهور حضرت مهدی عج و ویژگی‌های یاران ایشان بود. امام علیه السلام در بخشی از این کلام می‌فرماید: «ای کمیل! دانش بهتر از مال است؛ زیرا علم نگهبان توست و مال را تو نگهبان باشی. مال با بخشش کاستی پذیرد، اما علم با بخشش فزونی گیرد و مقام و شخصیتی که با مال به دست بیاید، با نابودی، نابود می‌گردد»؛ و در جای دیگر می‌فرماید: «ای کاش کسانی را می‌یافتم که می‌توانستند آن را بیاموزند. آری تیزهوشانی می‌یابم، اما مورد اعتماد نمی‌باشند؛ دین را وسیله دنیا قرار داده و با نعمت‌های خدا بر بندگان و با برهان‌های الهی بر دوستان خدا فخر می‌فروشند». امام علیه السلام پس از برشماری اقسام جویندگان علم می‌افزاید: «... و چنین است که دانش با مرگ دارندگان دانش می‌میرد» (سیدرضی، ۱۳۸۰، حکمت ۱۴۷ / ثقیفی کوفی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۵۴).

۱۱. قیام حجر بن عدی کندی (۵۱ ق)

تمهیدات و فتنه‌ها علیه اهل بیت علیهم السلام، دشمنی با مردم عراق، ناسزاگویی به امام علی علیه السلام، شکنجه شیعیان، تناقض در رفتارهای سیاسی و مذهبی و شدت عمل در ولایات، از مهم‌ترین کارهای معاویه در زمان خلافتش بود. همین امر، باعث شد حجر بن عدی همراه با برخی از شیعیان کوفه علیه اقدامات معاویه واکنش نشان داده و دست به قیام بزند. حجر پیش از این در کنار امام علی علیه السلام در جنگ‌های

جمل و صفین حضور یافته بود (طبری، [بی‌تا]، «الف»، ج ۴، ص ۱۹۰ و ج ۶، صص ۲۰۵ و ۲۱۸). زیاد بن ابیه، والی اموی عراق، با تهدید و مرعوب کردن رؤسای کوفه، آنها را علیه حجر و یارانش بسیج کرد؛ به طوری که او متواری شد و به خانه عبدالله بن حارث، برادر مالک اشتر رفت. به روایت بلاذری، عبدالله او را با خوشرویی پذیرفت (بلاذری، ۱۳۹۴ ق، ج ۴، ص ۲۴۹). طبری نیز آورده است: ابن حارث همراه سایر سران قبایل کنده و بخیله از زیاد خواستند حجر را امان دهد؛ اما زیاد به وعده خود وفا نکرد و با آمدن حجر، او را زندانی کرد (طبری، همان، ج ۴، ص ۱۹۶)؛ با این حال ابن خلدون می‌نویسد: چون زیاد از همه قبایل خواسته بود حجر را محاصره کنند، سران کوفه - که عبدالله بن حارث هم در بین آنان بود - شهادت دادند حجر در کوفه علیه معاویه شورش کرده است. عبدالله بن حارث بعد از مدتی به عنوان والی امویان در «ارمنیه» منصوب گردید (ابن خلدون، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۳-۲۴). نگاهی به یاران حجر و کسانی که شهادت‌نامه زیاد علیه حجر را امضا کردند، نشان‌دهنده عدم تمایل و یاری نخع از حجر است.

طبری می‌نویسد: ریاست دو قبیله «مَدَجِج» و «أَسَد» در این زمان بر عهده ابوبرده بن ابوموسی اشعری بود. وی در زمره کسانی بود که در یک استشهاد گروهی، شهادت داد حجر علیه خلیفه قیام کرده و در صدد اخراج عامل کوفه است؛ به علاوه کوفیان را به سوی آل ابوطالب دعوت می‌کند (طبری، همان، ج ۴، صص ۱۹۳-۱۹۴ و ۱۹۹). این قیام، همچنین بیانگر تفرقه موجود میان شیعیان و تعلقاتی است که هر کدام را وامی‌داشت به سبب منافع قبیله‌ای و شخصی خود، علایق دینی و سیاسی‌شان را زیر پا بگذارند.

سرانجام حجر در سال ۵۲ هجری در مَرَج عَذراء به همراه چند تن از یارانش کشته شد (همان، ص ۱۹۴-۱۹۶) و یک بار دیگر مواضع کوفی‌ها علیه مخالفان اهل بیت علیهم‌السلام بی نتیجه ماند. در ارزیابی حرکت حجر باید گفت: خواسته‌های حجر همان اهدافی بود که بیشتر کسانی که در کوفه جنبشی در قرن نخست داشتند، به دنبال آن بودند؛ یعنی حق خلافت برای آل ابوطالب را می‌توان در شعارها و منش سیاسی آنها دنبال کرد. این نخستین قیامی بود که حقایق اهل بیت علیهم‌السلام را پس از صلح‌نامه سال ۴۱ هجری به صورت علنی مطرح می‌کرد.

۱۲. موقعیت نخع در قیام حسین بن علی علیه‌السلام

مرگ معاویه در نیمه شب ماه رجب سال شصت هجری، شیعیان کوفه را به فکر دعوت از حسین بن علی علیه‌السلام و زمینه‌سازی برای حکومت آن حضرت انداخت. یزید بن معاویه در شام به خلافت نشست. کارهایش نه بویی از توانمندی اداری قلمرو اسلامی را داشت و نه حداقل در ظاهر با تعالیم دینی همسویی داشت. والی کوفه، نعمان بن بشیر، در دستگیری مخالفان بنی‌امیه تساهل می‌کرد. حسین بن علی علیه‌السلام برای اطمینان از دعوت کوفی‌ها، مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد. اوضاع به گونه‌ای بود که امام علیه‌السلام را رهسپار عراق کرد، اما دسیسه‌های یاران اموی کوفه، همه چیز را تغییر داد. مسلم در یک برخورد نظامی، رویاروی امویان قرار گرفت. وی سپاهی فراهم کرد که با ترکیب قبیله‌ای منظم شده بود. فرماندهی دو قبیلهٔ اَسَد و مذحج و پیادگان، بر عهدهٔ مسلم بن عوسجه اسدی بود (همان، ص ۲۷۵). هانی بن عروه مرادی، رئیس مذحجیان کوفه، به سبب همکاری با مسلم

دستگیر شد و پس از شهادت مسلم، به قتل رسید (همان، ص ۲۸۴). وقتی عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد و قاص را به میدان کربلا اعزام می‌کرد، رؤسای قبایل حمیر، نخع، انصار و ربیع در مسجد جمع شدند و از عمر بن سعد خواستند از مواجهه با فرزند رسول الله ﷺ امتناع کند (شمس‌الدین، ۱۴۰۱ ق، صص ۱۹۸-۱۹۹).

فاجعه عاشورا شکل گرفت، در حالی که هفت تن از شهدای کربلا از مذبح بودند (طبری، همان، ص ۳۳۶). در برابر اینان، سنان بن انس نخعی قرار داشت که در سپاه کوفه و قاتل امام حسین علیه السلام بود. سنان تا زمان امارت حجاج بن یوسف زنده بود و از طرف او مورد تحسین و تجلیل قرار گرفت (ابن عساکر، ۱۴۱۴ ق، ص ۳۶۸).

۱۳. موقعیت نخعی‌ها در حرکت مختار بن ابی‌عبیده ثقفی (۶۶ ق)

حرکت توأبیین، جنبش کوفی‌ها و تزلزل موقعیت امویان در عراق، زمینه تلاش مختار برای اقدام علیه خلافت را فراهم آورد. او محبتان اهل بیت علیهم السلام را دور خود جمع کرد. مختار رؤسای کوفی را به خود نزدیک ساخت و از آنها برای پیشبرد اهداف خود بهره برد (ابن خلدون، همان، ج ۳، ص ۲۴). مختار، ابراهیم بن اشتر را با نامه‌ای که ادعا می‌کرد از جانب محمد حنفیه آمده و به او اعلام شده است، با خود همراه ساخت. ابراهیم در طی نبردهای مکرر، والی عراق را مغلوب ساخت (طبری، همان، ص ۵۶۰) و زمینه تشکیل دولتی کوچک را برای مختار در کوفه و نواحی اطراف آن فراهم آورد. مختار بر اساس کتاب خدا، سنت، حمایت از اهل بیت علیهم السلام و بیان وعده‌هایی، از مردم بیعت گرفت (همان، ص ۵۶۱).

مختار در جنگ «خازر» انتقام خون شهدای کربلا را گرفت.* در این جنگ، ابراهیم بن اشتر نخعی فرمانده کل سپاه، عبدالرحمن بن عبدالله نخعی فرمانده خیل (سواران) و طفیل بن لقیط نخعی فرمانده پیادگان سپاه مختار بودند. شعار مختار و یارانش در این جنگ «یا لثارات الحسین» بود. پس از پایان نبرد، ابراهیم نیروهای خود را به ولایات اطراف اعزام نمود که در بین ایشان افرادی از قبیله نخع هم بودند (همان، ص ۵۵۳-۵۵۴).

سرانجام مختار در جنگ «مذار» در مقابله با مصعب بن زبیر شکست خورد و در دارالأمارة کوفه محاصره شد؛ اما ابراهیم نخعی از زبیریون امان خواست. مصعب پس از غلبه بر مختار و تصرف کوفه، کوفیان را با عبارتی چون «شیعة الرسول و آل رسول»، «اعوان الحق»، «انصار الضعیف» و یا «اهل الدین» خطاب می‌کرد (همان، ص ۵۶۰-۵۶۱) که خود می‌تواند توصیفی از روانشناسی مذهبی مردم کوفه در حوادث قرن نخست هجری باشد.

ترکیب قبیله‌ای سپاه مختار در این جنگ‌ها، عبارت بودند از: قبایل کَندَه، اَزْد، بَجیله، نَخَع، حَنْعَم، قَیْس، رَبَاب، اَسَد، تَمیم و هَمْدان که از قبایل نزاری و یمنی هر دو در سپاه حضور داشتند (دینوری، ۱۹۶۰ م، ص ۲۹۵-۲۹۹). ابراهیم و کوفیان در جنگ مسکن در کنار امویان و در مقابله با مصعب قرار گرفتند. مصعب توسط ورقاء نخعی به قتل رسید (طبری، همان، ص ۵۶۶).

* خازر رودی است بین اربل و موصل که در آنجا روستایی به همین نام وجود دارد که به مردمش خازر می‌گفتند (حموی، ۱۳۹۹ ق، ج ۲، ص ۳۳۸).

۱۴. موقعیت نخع در جنبش ابن اشعث و واقعه دیر جماجم (ق ۸۶)

آخرین باری که از نقش نخع در تحولات قرن نخست هجری سخن به میان آمده، واقعه «دیر جماجم» است. علت وقوع این حادثه آن بود که عبدالرحمن بن اشعث بن قیس کندی که پیش از این سردار امویان بود، امیر عراق و خلیفه اموی را خلع نمود و برای مدتی امور قسمت‌هایی از ایران و عراق را در قبضه گرفت. حرکت ابن اشعث مورد توجه برخی از بزرگان و مشاهیر علمی و مذهبی عراق قرار گرفت و به او پیوستند؛ اما ابن اشعث و سپاهش در مقابل حجاج بن یوسف ثقفی در نبرد دیر جماجم شکست خورد و به قتل رسید. به دستور حجاج هر کسی که از این واقعه جان سالم به در برده بود نیز کشته شد. یکی از این افراد کمیل بن زیاد نخعی بود (ابن سعد، [بی تا]، ج ۶، ص ۱۷۹). در سایر تحولاتی که در قرن اول هجری رخ داد، گزارشی درباره نقش نخع در آنها ثبت نگردیده است.

علاوه بر این، باید از شخصیت‌های برتر نخع که در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی قرن نخست هجری سهمیم بوده‌اند به افرادی چون علقمة بن قیس (م ۶۳ / ۶۵ ق)، أسود بن یزید (م ۷۶ ق)، عبدالرحمان بن یزید، همام بن حارث (م ۶۱ ق)، عربان بن الهیثم، عمرو بن زرارة بن قیس، یزید بن معاویه و عابسه بن ربیعة اشاره کرد (ابن خیاط، [بی تا]، «ب»، ص ۲۴۸).

نتیجه

۱. نزع در بین قبایل معروف یمنی و مذحجی، جایگاه ویژه‌ای در تحولات صدر اسلام، فتوح و تطورات خلافت اسلامی داشته است. توجه به تعدد نیروهای نخعی در فتوحات و نقش آنها در اواخر خلافت عثمان و شکل‌گیری خلافت امام علی علیه السلام مؤید این مدعا است.

۲. فهم سیاسی و اجتماعی نخعی‌ها و نزدیکی به اهل‌بیت علیهم السلام سبب گردیده این گروه در حوادثی که در طی تطوّر سیاسی تاریخ شیعه رخ داده، نقش مؤثری ایفا کنند. این امر در مورد میراث فرهنگی و شیعی که نخعی‌ها در حفظ و انتقال آن سهمیم بوده‌اند نیز به اثبات رسیده است.

۳. اگرچه به طور کلی قبیله مذحج و طویف آن - که نخعی‌ها را هم شامل می‌شود - در کنار اهل‌بیت علیهم السلام قرار گرفتند، ولی در برابر اینان سنان بن انس نخعی، قاتل امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نیز قرار داشته است.

۴. بزرگان نخعی در تثبیت، ترویج و تأیید اهداف و برنامه‌های اهل‌بیت علیهم السلام به‌ویژه در خلافت امام علی علیه السلام نقش مهمی داشته‌اند؛ به طوری که امام علیه السلام آنها را بازوهای اجرایی و رازدار خود می‌دانست. پس از صلح‌نامه معاویه با امام حسن علیه السلام آنچه از قبیله نزع ثبت گردیده، منحصر به شخصیت‌هایی است که جذب برخی تحركات عقیدتی و اجتماعی علیه امویان می‌شدند که این خود می‌تواند گرایش‌ها و مواضع قبیله نزع در قرن نخست هجری را - با توجه به سابقه تاریخی این قبیله و سکونت آنان در کوفه که برای امویان بسیار خطرناک بود - مشخص نماید؛ با این حال قبیله مذحج به سبب حمایت از اهل‌بیت علیهم السلام پیوسته معروف بوده است.

منابع

۱. ابن ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم؛ ج ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۵ و ۱۷، [بی‌جا]، دارالاحیاء الکتب العربیه، [بی‌تا].
۲. ابن ابی‌الدنیا، عبدالله بن محمد بن سفیان؛ الهواتف؛ [بی‌جا]، [بی‌نا]، [بی‌تا].
۳. ابن ابی‌شبیبه، عبدالله بن محمد؛ المصنف؛ تحقیق سعید محمداللحام؛ ج ۷ و ۸، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۴. ابن حبان، محمد؛ الثقات؛ حیدرآباد دکن: مؤسسة الکتب الثقافه، ۱۳۹۳ ق.
۵. ابن خلدون، محمد؛ تاریخ؛ ج ۲، ۳ و ۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۶. ابن خیاط، خلیفه؛ تاریخ؛ تحقیق سهیل زکار؛ بیروت: دارالفکر، [بی‌تا]. «الف».
۷. طبقات؛ تحقیق سهیل زکار؛ بیروت: دارالفکر، [بی‌تا]. «ب».
۸. ابن سعد، محمد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۱، ۳، ۵ و ۶، بیروت: دارصادر، [بی‌تا].
۹. ابن شبه النمیری، عمر؛ تاریخ المدینه المنوره؛ تحقیق فهیم محمد شلتوت؛ ج ۳، قم: دارالفکر، [بی‌تا].
۱۰. ابن عساکر؛ تاریخ مدینه دمشق؛ تحقیق علی شیری؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.
۱۱. ———؛ ترجمه الامام حسین علیه السلام؛ تحقیق شیخ محمدباقر محمودی؛ الطبعة الثانيه، قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۴ ق.
۱۲. ابن کلبی، هشام بن محمد؛ جمهرة النسب؛ عن ابن حبيب، عنه و مختصر الجمهرة حواشیه؛ حققها واكملها و نسقها عبدالستار احمد فراج، [بی‌جا]، [بی‌نا]، [بی‌تا].
۱۳. ابن منظور؛ لسان العرب؛ ج ۶ و ۸ و ۱۱، قم: نشر الادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
۱۴. اصبهانی، ابونعیم؛ ذکر اخبار اصبهان؛ ج ۲، مطبعة لیدن، ۱۹۳۴ م.
۱۵. البلاذری، احمد بن یحیی؛ انساب الاشراف؛ ترجمه محمدباقر محمودی؛ ج ۲، ۴ و ۵، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۴ ق.
۱۶. المزی، یوسف؛ تهذیب الکمال؛ تحقیق بشار عواد؛ ج ۲۴ و ۲۷، الطبعة الرابعه، [بی‌جا]، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۶ ق.
۱۷. بکری، عبدالله؛ معجم ما استعجم؛ مصطفی السقا؛ ج ۱، الطبعة الثالثه، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۰۳ ق.
۱۸. بیهقی، احمد بن حسین؛ السنن الکبری؛ ج ۶، بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].
۱۹. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد؛ الغارات؛ تحقیق سیدجلال الدین ارموی؛ ج ۱ و ۲، [بی‌جا]، بهمن، [بی‌تا].

۲۰. حاکم نیشابوری، محمد بن محمد؛ مستدرک حاکم؛ ج ۳، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۹ ق.
۲۱. حموی، یاقوت؛ معجم البلدان؛ ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق / ۱۹۷۹ م.
۲۲. خوارزمی، موفق بن احمد؛ المناقب؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۲۳. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود؛ الاخبار الطوال؛ عبدالمنعم عامر؛ [بی‌جا]، دارالاحیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰ م.
۲۴. سیدرضی؛ نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی؛ قم: صفحه نگار، ۱۳۸۰.
۲۵. شریف قرشی، باقر؛ حیاة الامام حسین علیه السلام؛ نجف: مطبعة الآداب، ۱۹۷۴ م.
۲۶. شمس‌الدین، محمد مهدی؛ انصارالحسین؛ الطبعة الثانية، [بی‌جا]، الدار الاسلامیه، ۱۴۰۱ ق.
۲۷. طبری، عمادالدین محمد بن ابوالقاسم؛ بشارة المصطفی؛ تحقیق جواد قیومی؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ ق.
۲۸. طبری، محمد بن جریر؛ الرسل والملوک (تایخ الامم والملوک)؛ ج ۲، ۳ و ۴، بیروت: مؤسسه الاعلمی، [بی‌تا].
۲۹. _____؛ المنتخب من کتاب ذیل المذیل؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی، [بی‌تا].
۳۰. عسقلانی، ابن حجر؛ الاصابه فی تمییز الصحابه؛ تحقیق عادل احمد و عبدال موجود؛ ج ۶، ۷ و ۸، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۳۱. _____؛ تهذیب التهذیب؛ ج ۸ و ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۴ ق.
۳۲. عسکری، مرتضی؛ عبدالله بن سبا و اساطیر اخرى؛ ج ۲، الطبعة السادسة، [بی‌جا]، التوحید، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۲ م.
۳۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (م ۳۴۶)؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ تحقیق اسعد داغر؛ ج ۲، قم: دارالهجره، ۱۴۰۹ ق.
۳۴. مفید، محمد؛ الجمل؛ قم: مکتبه الداوری، [بی‌تا].
۳۵. منقری، نصر بن مزاحم؛ وقعه صفین؛ عبدالسلام محمد هارون؛ الطبعة الثانية، [بی‌جا]، المؤسسة العربیه الحدیثه، ۱۳۸۲ ق.
۳۶. نقوی، حسین؛ عبقات الانوار؛ قم: مؤسسه البعثه، ۱۴۰۶ ق.
۳۷. همدانی، حسین؛ صفة جزیره العرب؛ تحقیق محمد بن علی الاکوع؛ بغداد: دارالثقافة العامه، ۱۹۸۹ م.
۳۸. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ البلدان؛ ترجمه محمد ابراهیم آیتی؛ تهران: علمی و فرهنگ، ۱۳۸۱.
۳۹. _____؛ تاریخ یعقوبی؛ قم: فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، [بی‌تا].